

مالك قریه و دو نفر ژاندارم
حرکت و ساعت ۹ صبح بود که
بخانه قلعه مانند مالك آن قریه
که در کنار ده واقع شده بود
وارد شدیم .

دنگلان که مسیلی آن را
بدو قسمت تقسیم و به دنگلان
سفلی و علیما نامیده می شد در
پنج فرسخی گرگان در کنار
جاده بندر گز و بندرشاه واقع
گردیده و بسبب همین موقعیت
در طول تاریخ پستی و بلندی
دیده و تاخت و تازانی را در سر
گذرانیده به استقبال شیخ علی
خان زند رفته و خواجه قاجار
را در خود جای داده و بدرقه اش
نموده . شاید در حوالی همین
دنگلان بود که بنا بر نوشته
«ژان گوره» فرانسوی آقامحمد
خان قجر پس از شکست و قتل
پدرش محمد حسنجان قاجار در
قرق اشرف بکاروان حامل پول
مالیات که بتهران نزد کرمخان
زند روان بود حمله و مستحفظینش
را کشت و دوویست و پنجاه هزار
تومان پول نقره که در دوهزار
و پانصد کیسه جای داشت یغما
برد .

باری . آن روز پنج شنبه
بود که از کمی استراحت معتمدان

آنامه سال ۱۳۲۳ است .
شیبختون قوای متفقین بدین
کشور بی طرف شیرازه امور را
گسیخته ، خودسری و هرج و
مرج در تمام شئون اجتماعی
کشور حکمفرماست . بمنظور
اعاده امنیت و تأمین طرق و
شوارع با استقرار قوای ژاندارم
در شمال کشور موافقت گردیده .
و گرگان مرکز گردان مستقل
ژاندارم گسترش یافته در آن
منطقه است .

از اداره املاک سلطنتی
خبری نیست ، و املاک خریداری
شده از خورده مالکین بدانان
مسترد گردیده است ، و سر و کله
آنان موقعی در دهات نمایانگر
شده که دو سال است زارعین منال
مالکانه نپرداخته و قشون سرخ
بر سراسر منطقه سایه افکنده
است .

دستاویز مالکین بر اخذ
منال مالکانه و احراز مالکیت
اجرای قوانین مصوبه و جاریه
کشور و فریاد الناس مبلطون علی
اموالکم ، است . ابلاغیه تسلیم
من شد تا بقریه دنگلان روم و
منال مالکانه آن قریه با جمع
آوردی و تحویل و تسلیم مالکش
کنم - فردای آن روز بمعیت

از : اصفهان
ضاقلی حکمی

افتاده دیدم چشم گشودم و باندیشه فرو رفتم. با توجه بأموریت محوله و آن چرا که در صبح گذشت و تقارن پایان چهل و هشت ساعت با پایان روز شنبه وقوع حادثه را مسلم دانستم. نهایت راه برگشت نبود.

باجام امری مأمور بودم که بایستی نتیجه و محصولش گزارش گردد و قدمی برداشته شده بود که باید تا حصول نتیجه اهم از مثبت و منفی ادامه یابد. آن شب در این افکار گذشت و با طلوع آفتاب جمعه روز آغاز گردید و آن روز هم در انتظار فرا رسیدن روز شنبه با پریشانی خاطر با انتظار حادثه گذشت. تنها چاره که بنا بر معتقدات مذهبی بر جلو گیری واقعه بنظم

قریه در قلمه اربابی
د و بانان تکلیف
، زارعین روند و
و نظارت نمایند که
امسال را پس فردا
سلیم و تحویل انبار
.

یعنی که مقدمتاً لازم
ادامار نیمه روز را
ده ، با انتظار حلول
پاسی از شب بر
منته بگفتگو و صحبت
صرف شام به بستر
و چراغ را فرو

بستر بیدین پهلو و
ن تا قطع رابطه ام
شد . نیایم که در
و موقعیتی داشت
انکر گردید و از
باندامم افتاد .
ازوار با احترام در
م، مهموم و منموم
بیره شد و چنین
مال پدر و مادرت
نون چهل و هشت
این دنیا نیستی،
لم ناپدید گردید
د را از گریه و
ی هوش در گوشه

واقعه دنگلان و رؤیای صادقه

واقعه دنگلان

ولی متأسفانه آرامشی بود قبل از طوفان دنگلانی که روش وصول مالیات نادری را تحمل کرده . یا سر داده یا مالیات پرداخته و مردمش زیر پرداخت مالیات سنگین زمان کمر خم کرده و دم فرو بسته .

دنگلانی که مردمش بنا بر معتقداتی که داشتند در کنار خرمنهای گندم و جو شبهائی را تا بصبح بانتظار حضور مباشر مالک گرسنه بسر برده . مهر خرمن را نشکسته . وضع زمان و آشفتگی کشور و وجود قوای بیگانه بویژه تبلیغاتی که بر ضد مالک و مالیکت از طرف احزاب چپ در خلال این سه سال معمول گردیده بود . چنان سنخ تفکر و معتقدات مذهبی و روحیه آنان را در گون ساخته بود تا قوانین شرعی و عرفی را بفراموشی سپرند و در جهت مقاومت در تأدیبه منال مالکانه مترصد بهانه و فرصت گردند . که متأسفانه تدبیر آنان با تقدیر قرین گردید .

در هر حال ساعت نزدیک به ۹ صبح بود که خبر رسید از حمل و تحویل منال مالکانه به انبار مالک خبری نیست . بدنبال حاملین پیام معتمدان

و ریش سفیدان فرستادم و پس از ساعتی حاضر شدند و متفقاً زبان بناله شکوه گشودند که سهم زارعین ابلاغ گردیده و هیچکدام حاضر بتأدیبه منال مالکانه نیستند و از پرداخت آن امتناع دارند .

دیگر جای درنگ نبود . لاعلاج بپاخاستم و باد و نفر ژاندارم مسلحی که همراه داشتم بمعیت مالک و ریش سفیدان از قلعه اربابی خارج و بسوی ده روان شدم . قبلاً مذکور افتاد که مسیلی دنگلان را بدو نیمه میکند و علیاً و سفلی نامیده می گردد ، به مسیل نزدیک می شدیم که غفلتاً یکی از معتمدان با دست اشاره به زارعی نمود و گفت یکی از مودیان منال اوست که از پرداختنی ابا دارد . مقتضی چنین بود که گریه پای حجله کشته شود . هنوز صدای کشیده ولکد در فضا طنین افکن بود ، که از در و دیوار و بام خانهای زراعین آن طرف مسیل ، مثل مور و ملج . زن و مرد . پیر و جوان کوچک و بزرگ با چوب و بیل فریاد زنان و یاحسین گویان سرازیر شدند . بدین منظره مبهوت بودم که دعوت مالک به

برگشت بقله مرا بخود آورد همگی مراجعت نمودیم . در این موقع و موقعیت که جای جبنده نبود ، هر موقع اوح هها و فریاد مرا با آنچه در عقب می گذشت متوجه خود میساخت معتمدان و ریش سفیدان را در جلوی جمعیت می دیدم که دست بردست بهم داده با تظاهر به جلوگیری از هجوم جمعیت عقب عقب بسویم روانند ، بی- اختیار پوزخندی می زدم . جمعیت چون سیلی خروشان ضمن رلی که معتمدان بعهده گرفته بودند پس از چند دقیقه به به پشت حصار کوتاه قلمه رسیدند و به محاصره پرداختند . وقوع واقعه برای من که دو روز با انتظارش بودم غیر منتظره نبود ، و اینرا خوب میدانستم که اگر در این واقعه خونی از دماغی ریخته شود تسکه بزرگه اعضاء بدن من و دونفر ژاندار- میکه در اختیارم بود گوشمان است . خون سرد و محتاط بدانچه در خارج قلمه میگذشت مینگریستم نیم ساعتی بدین منوال گذشت که ناگهان پرچ حصار مقابل فروریخت و دوسر نمایان گردید که جهت ورود بقله تلاش می کردند . دیگر درنگ و تحمل جایز نبود . تفنگ یکی از افراد را گرفتم دو تیر پیاپی

بها روانه ساختم . سرهای بر کشیده بقله ناپدید گردید و سکوتی عمیق جمعیت را فرا گرفت ولی این سکوت دیری نپائید و باز جنجال و هیاهو شروع شد و ساعتی بدین منوال گذشت . نهایت هر موقع که بیم تجاوز و ورود به قلمه میرفت تیری بهوا روانه میکردم . با صدای تیر جمعیت بی اراده به زمین مینشست و سپس بر میخواست و هیاهو میکرد . قریب بظهر بود که این صحنه با تظاهر معتمدان با آرامش و بر گشت مهاجمین پایان پذیرفت و سکوت جایگزین آن جنجال و شورش گردید و تحقیقات بعدی وجود اسلحه سرد و گرم را در میان آنان محرز داشت و تنها رویای صادقه در آن شب و احتیاط زائدالوصف در آن روز بود که آن واقعه را بحادثه منجر نساخت . آری - همین هوشیارها و این قبیل وقایع و مقاومتها در سراسر کشور بود که زمینه را جهت اصلاحات ارضی مساعد ساخت و با انقلاب شاه و مردم جان و مال مالکین و خانواده های آنان از ترمض مصون ماند . خدا نکیر دشان زانکه چاره آنوضع بیک گذشت نکردند و میتوانستند

و روای صادقانه